

مقرببات این وجه

در تقریب این وجه می‌توان گفت:

1. این وجه، یک نوع مدیریت است که در صورت وجود مصلحت مهم، مانعی برای پذیرش آن نیست. البته این وجه اصل امکان صدور برخی روایات را براین بنیان، ثابت می‌کند اما وقوع آن در مورد یا مواردی خاص، نیازمند دلیل مضاعف است.

2. وجود «قانون الزام» در شریعت مؤید این وجه است؛ زیرا در قانون الزام، حکم الله واقعی اجرا نمی‌شود (یا گفته شود: عوض می‌شود) و تابع مصلحت جدید می‌گردد؛ در این جا نیز، هر چند واقع تغییر نکرده، لکن بیان امام - علیه السلام - بر خلاف واقع، مجوز صدور یافته است. واضح است که نمی‌توان، این توجیه را قیاس منهی دانست و آن را از اصل نپذیرفت. این توجیه برای استیناس به آن چه بیان شد، به منصب ظهور رسیده است که قیاس هم در مورد آن منعی ندارد، ضمن این که بیان مزبور، قیاس مصطلح با ترتیب حکم شرعی بر آن نیست. البته این وجه هم، اصل امکان و نه وقوع را ثابت می‌کند.

3. در خصوص روایات فوق، این وجه، قابل دفاع‌تر می‌نماید؛ زیرا بخشی از مفاد این روایات، قابل دفاع نیست، به علاوه ارتباطی بین برخی تعلیل‌های آن‌ها با گزاره معلّل وجود ندارد؛ به راستی چه ارتباطی است بین «قعودهن عن الصلوة و الصیام فی ایام حیضهن» با نقصان ایمان؟

همین ترتیب در نسبت نقص عقل با مناصفه در شهادت نیز می‌آید.¹

البته در خصوص مثال مورد اشاره ممکن است گفته شود: با توجه به صدور روایت نقص از پیامبر اعظم - صلی الله علیه و آله - و عدم استقرار چنین گفتگویی (یعنی مطابق مفاد روایات نقص) در زمان ایشان در میان مسلمانان، چگونه می‌توان، روایات نقص را به وجهی که بیان شد، صادر دانست؟

توجه کنید:

قال رسول الله - صلی الله علیه و آله - : «ما رأیت من ضعیفات الدین و ناقصات العقول اسلب لذلّی لب منکن».²

محمد بن علی بن الحسین قال: مرّ رسول الله - صلی الله علیه و آله - علی نسوة فوقف علیهن ثم قال: «یا معشر النساء ما رأیت نواقص عقول و دین اذهب بعقول ذوی الالباب منکنّ انی قد رأیت أنکن أكثر أهل النار (عذاباً) فتقرّبن الی الله ما استطعتن، فقالت امرأة منهن: یا رسول الله ما نقصان دیننا و عقولنا؟ فقال أما نقصان دینکن فالحیض الذی یصیبکن فتمکث إحداکن ما شاء الله لا تصلی و لا تصوم و أما نقصان عقولکن فشهادتکن إنما شهادة المرأة نصف شهادة الرجل».³

در پاسخ می‌توان گفت:

1. ر. ک: فقه القضاء، صص 233. 236.

2. وسائل الشیعة، ج، 20، ابواب مقدمات النکاح، باب 4، ص 24، ح 1.

3. همان، ص 25، ح 3.

سند این دو روایت به ترتیب این است:

«محمد بن یعقوب، عن عدة من اصحابنا عن احمد بن ابي عبدالله عن ابيه عن سليمان بن جعفر الجعفري عن ذكره عن ابي عبدالله - عليه السلام - ؛ «محمد بن علی بن الحسین قال: مر رسول الله».

هر دو روایت مرسله و غیر معتبر، و علی الظاهر از تراث، گفتمان و فضای عامه به متون ما راه یافته است. ضمن این که به بیان هایی که در فقه القضا آورده ایم، این روایات حتی بر فرض اعتبار سند، قابل دفاع محتوایی نیست. بنابراین، روایات مزبور فاقد شرط اعتبار - قبل از جهت صدور - است و نوبت به وجه صدور نمی رسد.

برگشت همه وجوه به «مصلحت اهم»⁴

جوهی که با عنوان تقیه و شبه تقیه بیان کردیم در واقع همگی به وجود مصلحت اهم و غالب بر مصلحت بیان واقع بر می گردد و بالطبع ممکن است وجه یا وجوه دیگری نیز مطرح باشد که مورد اشاره واقع نشد.

واضح است که همه این وجوه یک استثنا بر اصل بیان واقع در کلام مبینان شریعت به حساب می آید و صرف احتمال امکانی این وجوه کافی نیست. قابل توجه این که اگر اصل حمل بر بیان شریعت را در کلام معصوم - علیه السلام - نپذیریم⁵ لکن اصل حمل بر بیان واقع (اعم از شریعت و غیر آن) را می پذیریم و در آن تردید روا نمی داریم.

با این توضیح، نباید تراث آبرومند امامیه را در معرض برخی تردیدهای ناموجه قرار داد و گاه - نانجیبانه - بر آن چوب حراج زد.

پاسخ پرسش چهارم⁶(شرط حمل بر احتمال تقیه و کنار گذاشتن یک طرف تعارض به دلیل موافقت با عامه / مرتبه آن در مراتب مدیریت تعارض ادله)

از مباحث گذشته، به طور مستقیم و غیر مستقیم، پاسخ این پرسش تا حدودی معلوم گردید.

مثلا معلوم شد که شرط حمل بر احتمال تقیه و کنار گذاشتن یک دلیل به دلیل موافقت با عامه، عدم امکان جمع عرفی متعارضین است و با امکان جمع عرفی سراغ از تقیه یا شبه آن نمی گیرند. همچنین بر مبنای برخی، با وجود امکان جمع - هر چند جمع تبرعی - نوبت به حمل بر تقیه نمی رسد؛ بنابراین شرط حمل بر احتمال تقیه (و شبه آن) عدم امکان جمع عرفی، یا عرفی و تبرعی[؟] است.

نسبت به وجود قائل یا ارتکاز از عامه بر طبق روایتی که بناست حمل بر موافقت عامه و احتمال تقیه یا شبه آن شود، نیز به مطالبی آشنا شدیم، مثلا صاحب حدائق تصویری از تقیه (و در واقع: شبه تقیه) به منصبه ظهور رساند که حمل یک طرف از تعارض را بر بیان غیر واقع - حتی با نبود قائل از عامه - میسر می ساخت، نکته ای که مورد قبول یا توجه جمع زیادی از باحثان از این مساله نبود.

4. «مصلحت» شامل دفع افسد نیز می شود. مفهوم «مصلحت» از چنان گشایشی برخوردار است که به راحتی همه عناوین سالف را ذیل پوشش خود قرار می دهد.

5. گرچه حکما پذیرفتیم. دقت شود.

6. از پرسش های مذکور در ص 1735 (=3243).